

# سکون در راه های نوجوانان

## دست‌های متعدد یک مدیر

وارد دفتر مدیر شدم. بیش از همه جدیت و پز مدیریتی آراین دوریشی، دانش آموز پایه هشتم، نظرم را جلب کرد. دو نفر از مادران دانش آموزان روبه‌روی میز نشسته بودند. از او پرسیدم: «چه کسی تعیین کرد که تو مدیر مدرسه باشی؟»

او در پاسخ به سؤال من با همان حس مدیریت گفت: «شورای شش نفره دانش آموزی متشکل از بنیامین زارعی، آرتین علاقه‌مند، محمدپارسا لواسانی، بهزاد عسگری، نیما احمدی و من در جلسه‌های متعددی با هم بحث و گفت‌وگو کردیم تا با وجود اختلاف نظرهای فراوان، بتوانیم مسئولیت‌ها را بین بچه‌ها تقسیم کنیم.»

آراین کمی گیج شده بود. نمی‌دانست با مادرها صحبت کند یا با من و یا چای را از سینی مسئول خدمات، مهیار مبشری، دانش آموز پایه هشتم، بردارد. مهیار که کلاس آشپزی می‌رود، صبح برای دبیران حلیم جانانه‌ای درست کرده بود. یکی از مادرها گفت: «این کار مدرسه را تحسین می‌کنم. چون دادن مسئولیت باعث می‌شود که بچه‌ها با چهره واقعی زندگی روبه‌رو شوند.»

به نظر می‌رسید آراین خوب از پس مدیریت برآمده است. چون هم‌زمان با گفت‌وگو با من حواسش به مادران هم بود. پرسیدم: «روش تو برای برخورد با دانش آموز خاطی چیست؟» گفت: «همیشه درک احساسات طرف مقابلمان به ما کمک می‌کند تا اشتباه نکنیم. اول سعی می‌کنم ببینم او در چه شرایط روحی بوده. بعد هم به او فرصت می‌دهم. فرصت می‌دهم تا جبران کند. فرصت می‌دهم تا مشاور با او حرف بزند. فرصت می‌دهم تا عذرخواهی کند و اگر نشد با والدینش تماس می‌گیرم.» محمد پارسا لواسانی که نقش معاونت فرهنگی را به عهده گرفته بود، گفت: «امروز ما نکات زیادی یاد گرفتیم. مثلاً متوجه شدیم مدیریت یک کار گروهی است. مدیر مدرسه با معاون‌ها و دیگر کارکنان با همکاری خوب و کار گروهی می‌توانند مدرسه را به خوبی اداره کنند. هدایت به عهده مدیر است، ولی هر کسی نقش مفید و مؤثر خودش را دارد. همه ما، یعنی مدیر، معاون، دفتردار، دانش آموز و مسئول خدمات، با هم مدرسه را اداره می‌کنیم. هر کدام از ما اگر وظیفه خود را به‌خوبی و کامل انجام دهیم، نتیجه کارمان می‌شود یک مدرسه خوب با محیطی مثبت.»

برای دانش آموزان «مدرسه کلام مهر» سه‌شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۲ روز دیگری بود. صبح آن روز همه پسران شتاب داشتند تا خود را زودتر به محل کارشان برسانند. روز چهارشنبه فرمان اداره مدرسه را به دست آن‌ها سپرده بودند. یکی در نقش مدیر بود و آن دیگری معلم و سومی خدماتی. همه مصمم بودند ثابت کنند به‌خوبی از عهده کار محول‌شده برمی‌آیند.

وارد حیاط مدرسه شدم. جنب و جوش بچه‌ها، عزم آن‌ها را برای نمایش یک روز کامل و بی‌نقص نشان می‌داد. امیر مهدی علوی مجد، مسئولیت تشریفات مرا تا دفتر مدیر مدرسه همراهی کرد. از او پرسیدم: «پذیرش مسئولیت اداره مدرسه چه نتیجه‌ای برای بچه‌ها دارد؟»

امیر مهدی که بسیار مبادی آداب بود، گفت: «این کار باعث می‌شود که بچه‌ها بفهمند معلم بودن چه مسئولیتی دارد و برعکس معلم‌ها هم یادشان بیاید که خودشان هم روزی دانش آموز بودند.»

گزارش





کلاس بعدی که بازدید کردم، معلمی جدی و مسلط داشت. **رادین میرباقری** نقش معلم ریاضی را بازی می‌کرد. رادین که معتقد است صمیمیت در هر کار گروهی اهمیت دارد، گفت: «به نظر من فرقی بین بچه‌ها و معلم‌ها نیست. وظیفه معلم‌ها این است که بیایند و درس بدهند. وظیفه بچه‌ها هم این است که درس بخوانند. ماهیت بعضی درس‌ها مثل ریاضی این‌طور است که سخت‌گیری بیشتری لازم دارند، نه اینکه معلم بخواهد عمداً سخت بگیرد.»

در کلاس بعدی **کیارش کرد**، به عنوان معلم عربی و قرآن، به لزوم توجه معلمان به خواسته‌های بچه‌ها اشاره کرد و گفت: «برای اینکه بچه‌ها آرامش داشته باشند، باید به خواسته‌های معقولشان توجه کرد. نباید کاری کرد که بچه‌ها لجباز بشوند. شاید یک نفر تازه از زنگ تفریح آمده، ولی باز هم نیاز دارد برود سرویس بهداشتی. خب چه اشکالی دارد؟! معلم‌ها باید این شرایط را درک کنند. فکر می‌کنم امروز با جابه‌جاشدن نقش‌هایمان، هم آن‌ها شرایط ما را درک می‌کنند و هم ما می‌توانیم بفهمیم آن‌ها چرا بعضی وقت‌ها مجبورند سخت‌گیر باشند.»

**پارسا احمدی‌راد** در پایه هفتم مشغول تحصیل است. او معتقد است: «کلاس نباید خشک باشد و معلم‌ها باید شوخ‌طبع باشند. ولی خب شوخی نباید از حدش بیشتر باشد که کلاس به هم بریزد.»

زنگ تفریح زده شد. بچه‌ها و کارکنان در حیاط مدرسه با هم والیبال بازی می‌کردند. آن‌ها مثل دوستانی بودند که برای رفع خستگی پس از یک زنگ پرکار درسی، توپ را بر فراز تور پرواز می‌دهند. و بله، واقعاً توپ پرواز کرد و با ضربه محکم یکی از بچه‌ها به پشت بام رفت و آه همراه با خنده‌هایشان در فضای مدرسه پیچید.

برنامه بعدازظهر خیلی مفرح بود. همه در سالن جمع شده بودند. پس از نمایش چند تکه فیلم (کلیپ) از اتفاق‌های جالب پیش آمده برای دبیران، برنامه مصاحبه با دبیران شروع شد. در این برنامه سؤال‌هایی غیرمنتظره از دبیران پرسیدند. مثلاً اگر دانش‌آموزی سر کلاس شما بزند زیر آواز چه می‌کنید؟ خنده و هیاهو نمی‌گذاشت پاسخ دبیران را بشنوم. مسابقه ماشین‌بازی با دبیران هم از آن کارهایی بود که در مدرسه‌ای ندیده بودم. آخر کار **آرین درویشی** که صبح کلید مدرسه را همراه با یک میلیون تومان تنخواه دریافت کرده بود، کاری بهتر از این ندید که ۹۴۰ هزار تومان از آن تنخواه را خرج بستنی کند تا پائانی شیرین برای روزی به‌یادماندنی رقم بزند.



### کلاس‌ها در دست بچه‌ها

وارد کلاس پایه هشتم شدم. معلم واقعی ته کلاس در نقش دانش‌آموز کنار بقیه نشسته بود و دو نفر از بچه‌ها به نام‌های **مسیحا بساطنیا** و **سید مهدیار محمدی** روبه‌روی آن‌ها به عنوان مراقب ایستاده بودند. بچه‌ها آزمون هماهنگ داشتند و مراقب‌ها مواظب بودند کسی تقلب نکند. از مسیحا پرسیدم: «اگر دانش‌آموزی شلوغ، چه می‌کنی؟»

گفت: «اول نمره منفی به او می‌دهم. بعد هم به معاون می‌گویم.» پرسیدم: «معلم واقعی شما هم همین کار را می‌کرد؟» مسیحا بلند خندید و گفت: «نه او همه مسئله‌ها را بین خودمان و در کلاس حل می‌کند.»

**حسن نیکزاد** ته کلاس نشسته بود. او که معلم واقعی است، آن روز نقش دانش‌آموزی را داشت که آزمون هماهنگ می‌دهد. از او که بسیار جدی سرش روی برگه‌اش بود و تندتند می‌نوشت، پرسیدم: «چه حسی دارد؟»

او گفت: «الان می‌توانم شرایط و احساسات دانش‌آموزان را بیشتر درک کنم. مثلاً اینجا که مجبورم به دیوار صاف تکیه دهم، خسته می‌شوم. الان درک می‌کنم دانش‌آموزانی که ردیف آخر نشسته‌اند، چرا مدام می‌خواهند از کلاس بیرون بروند و یا سر پامی ایستند. چون جایشان راحت نیست. اینجاست که معلم می‌فهمد دانش‌آموز چه انتظاری دارد و چه حقوقی.»

فردی را با برگه‌هایی در دست دیدم که مثل من از کلاسی به کلاس دیگر می‌رفت و چیزهایی یادداشت می‌کرد. او **یزدان مشهدی** ارزیاب طرح اداره مدرسه بود.

همراه او به کلاس پایه هفتم وارد شدم که **پارسا فلاح صفری** نقش معلم را بازی می‌کرد. او هم درست مثل آقای نیکزاد معتقد بود که جابه‌جایی نقش معلم و دانش‌آموز باعث می‌شود شرایط و احساسات طرف مقابل درک شود. او گفت: «الان می‌فهمم معلم هم می‌تواند یک روز سرچال نباشد. او هم آدم است و امکان دارد روز سختی را گذرانده باشد. نباید او را زیر سؤال ببریم.»

از پارسا پرسیدم: «اگر دانش‌آموزی شیطنت کند چه می‌کنی؟» او گفت: «بیشتر از آن سؤال می‌کنم. او را دستیار تدریس می‌کنم تا بیشتر درگیر شود.»

